

◆ ماموریت اصلی آقای جرج بوش

سه شنبه ۲۲ آبان ۱۳۸۵

چکیده: هیولای «مجتمع نظامی_صنعتی» که از طریق فشار بر دولت امریکا

برای درگیر شدن در جنگ ویتنام، ثروت افسانه‌ای خود را با سودهای کلان

بیشتری جلا داده بود، اکنون از جرج بوش پسر می‌خواهد تا صراحتاً

بخش‌هایی از دولت را برایش سرو کند. از جمله با قرار دادن دونالد رامسفلد

به عنوان وزیر دفاع، که پیوندهای عمیق و آشکاری با گول‌های تسلیحاتی و

شیمیایی امریکا دارد، خطر تجدید سیاست‌های تسلیحاتی دوران جنگ سرد

را زنده کرد.

جبران هزینه‌هایی که کمپانی‌های نظامی امریکا برای به قدرت رسیدن جرج

بوش پرداخت کردند، خود هدف کوچکی برای رئیس‌جمهوری امریکا نیست

ماموریت اصلی آقای جرج بوش
اگر به محورهای برنامه نظامی بوش که در سخنرانی‌های انتخاباتی‌اش ابراز
می‌کرد توجه کنیم، به روشنی در می‌یابیم که اهداف نظامی او با اسلافش
بسیار تفاوت دارد. این اهداف به نحو بیش‌رمانه‌ای دولت ایالات متحده را
ابزار دست صنایع نظامی خصوصی می‌کند و آمریکا را بار دیگر در کام
برنامه‌های جنگ‌افروزانه فرو می‌برد.

هیولای «مجتمع نظامی --- صنعتی» که از طریق فشار بر دولت آمریکا برای
درگیر شدن در جنگ ویتنام، ثروت افسانه‌ای خود را با سودهای کلان
بیشتری جلا داده بود، اکنون از جرج بوش پسر می‌خواهد تا صراحتاً
بخش‌هایی از دولت را برایش سرو کند. از جمله با قرار دادن دونالد رامسفلد
به عنوان وزیر دفاع، که پیوندهای عمیق و آشکاری با گول‌های تسلیحاتی و
شیمیایی آمریکا دارد، خطر تجدید سیاست‌های تسلیحاتی دوران جنگ سرد
را زنده کرد.

جبران هزینه‌هایی که کمپانی‌های نظامی آمریکا برای به قدرت رسیدن جرج بوش پرداخت کردند، خود هدف کوچکی برای رئیس‌جمهوری آمریکا نیست. برای روشنتر شدن این ماجرای تامل‌برانگیز رهبران آزادی و دمکراسی، مقاله زیر را بخوانید.

نظام انتخاباتی ایالات متحده آمریکا، برخلاف ظاهر ساده و مردم‌گرایانه آن، بسیار بغرنج، نخبه سالار، و بی‌اعتماد به مشارکت مستقیم توده مردم است.

در حالی که در بسیاری از کشورهای جهان، مردم با آرای مستقیم خود رئیس‌جمهور را برمی‌گزینند، در آمریکا رئیس‌جمهور نه با رای مستقیم مردم، بلکه با رای گروهی اندک از نخبگان سیاسی برگزیده می‌شود. در واقع، زمانی که مردم ایالات متحده در اولین سه‌شنبه ماه نوامبر به نامزد برگزیده خود برای تصدی مقام ریاست جمهوری و معاون او رای می‌دهند، بی آن که خود بدانند اعضای مجمع انتخاباتی (الکترال کالج) ۱ را برمی‌گزینند. نامزدهای عضویت در مجمع انتخاباتی قبلاً در اجلاس کمیته

مرکزی احزاب سیاسی اصلی کشور تعیین شده‌اند. عجیب اینجاست که بسیاری از مردم ایالات متحده نسبت به این امر ناآگاهند؛ و عجیب‌تر اینجاست که نام نامزدهایی که باید در هر ایالت به عنوان عضو مجمع انتخاباتی برگزیده شوند، حتی به اطلاع رای‌دهندگان نیز نمی‌رسد. پس از اتمام انتخابات دو ماه بعد (دسامبر) اجلاس مجمع انتخاباتی هر ایالت برگزار می‌شود و آنها رییس‌جمهور و معاون او را برمی‌گزینند. مجمع انتخاباتی یک نهاد سراسری نیست، بلکه هر ایالت دارای مجمع خاص خود است. مجموع آرای اعضای یک نهاد در کل ایالت‌ها سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری را تعیین می‌کند. اعضای مجمع انتخاباتی در کل ایالت‌های متحده ۵۳۸ نفرند و برای این که فردی رئیس‌جمهور شود، باید حداقل ۲۷۰ رای مجمع را به دست آورد. در برخی ایالت‌ها تعداد اعضای مجمع بسیار ناچیز (دو، سه و چهار نفر) است. مجمع انتخاباتی ایالت‌های کالیفرنیا (۵۴ عضو)، نیویورک (۳۳ عضو)، تگزاس (۳۲ عضو) و فلوریدا (۲۵ عضو) در سرنوشت ریاست

جمهوری امریکا بیشترین تاثیر را دارند. اگر مجمع انتخاباتی رای مورد نیاز را به هیچ یک از نامزدها ندهد، مساله به مجلس نمایندگان محول می شود و مجلس یکی از ایشان را برمی گزیند. به این ترتیب، در نظام انتخاباتی ایالات متحده امریکا، نهادی از متنفذین محلی وجود دارد که می تواند آرای مردم را تنفیذ یا رد کند. ممکن است نامزدی اکثریت آرا را به دست آورد، ولی با نظر مجمع انتخاباتی نامزد دیگر رئیس جمهور شود.

چگونه جرج بوش به قدرت رسید؟

جرج واکر بوش، چهارمین رئیس جمهور ایالات متحده امریکا است که رای اکثریت مردم را به دست نیاورد، ولی با رای مجمع انتخاباتی به قدرت رسید: در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۲۴ هیچ یک از چهار نفر حائزین اکثریت آرای مردم رای کافی را در مجمع انتخاباتی به دست نیاوردند. حل مساله به مجلس نمایندگان محول شد و مجلس جان کوینزی آدامز را به عنوان رئیس جمهور معرفی کرد. این در حالی است که اندریو جکسون

بیشترین آرای مردم را به دست آورده بود. این اولین بار در تاریخ ایالات

متحده بود که فردی، اکثریت آرای مردم را به دست می آورد و دیگری، با

نظر مجمع انتخاباتی رئیس جمهوری شد. در این انتخابات جکسون ۱۵۵ هزار

و آدامز ۱۰۵ هزار رای به دست آورده بودند.

در انتخابات سال ۱۸۷۶ ساموئل تلدن، از حزب دمکرات، چهار میلیون و ۲۸۰

هزار و راترفورد هایس، از حزب جمهوری خواه، چهار میلیون رای به دست

آوردند. مجمع انتخاباتی، هایس --- نه تلدن --- را به عنوان

رئیس جمهور معرفی کرد.

در انتخابات سال ۱۸۸۸ گلوور کلوند، از حزب دمکرات، پنج میلیون و ۵۴۰

هزار و بنجامین هریسون، از حزب جمهوری خواه، پنج میلیون و ۴۴۴ هزار

رای به دست آوردند. مجمع انتخاباتی، هریسون --- نه کلوند --- را به

عنوان رئیس جمهور معرفی کرد.

و سرانجام، در انتخابات سال ۲۰۰۰ ال گور، از حزب دمکرات، ۳۳۵، ۹۹۲، ۵۰

رای (۴۸/۳۸ درصد از کل آرا) و جرج بوش، از حزب جمهوری خواه، ۱۵۶،

۴۵۵، ۵۰ رای (۴۷.۸۷ درصد از کل آرا) را به دست آوردند؛ ولی اعضای

مجمع انتخاباتی با ۲۷۱ رای، در مقابل ۲۶۶ رای، جرج بوش --- نه الگور

--- را به عنوان چهل و سومین رییس جمهور ایالات متحده امریکا معرفی

کردند.

در این میان یک تفاوت بسیار مهم وجود دارد: آدامز، هایس و هریسون به

سده نوزدهم میلادی تعلق داشتند. اولی با فتحعلی شاه و دومی و سومی با

ناصرالدین شاه قاجار معاصر بودند. جرج بوش در آستانه هزاره سوم

میلادی با نظر اعضای مجمع انتخاباتی، نه با رای اکثریت مردم، به قدرت

می رسد. آخرین بار که مجمع انتخاباتی برخلاف رای اکثریت مردم نظر داد،

۱۱۲ سال پیش بود. جامعه امریکایی اوایل سده بیست و یکم با امریکای

سده نوزدهم بسیار متفاوت است.

«مجمع انتخاباتی» نهادی است بازمانده از سنت های سیاسی سده هیجدهم

میلادی که در زمان تدوین قانون اساسی ایالات متحده امریکا (۱۷۸۷) در

ماده دو فصل اول آن تعبیه شد. بنیانگذاران ایالات متحده در زمان تدوین

قانون اساسی نسبت به خطر تهییج توده روستایی و نتایج آرای مستقیم

ایشان بیمناک بودند. مایکل گلنن در کتاب زمانی که اکثریت حکومت

نمی‌کند از الکساندر هامیلتون، یکی از رهبران استقلال امریکا، به عنوان

معمار اصلی «مجمع انتخاباتی» نام می‌برد و می‌نویسد: هامیلتون به شدت به

دمکراسی مبتنی بر آرای مردم بی‌اعتماد بود. او در همان زمان نوشت: «باید

گروهی معدود از مردان ژرف‌بین، از طریق نهادی به نام مجمع انتخاباتی،

تواناترین فرد را به عنوان رئیس‌جمهور برگزینند.» به علاوه، قانون اساسی

امریکا بر حفظ تعادل میان ایالت‌های متحد استوار بود نه بر رای اکثریت

مردم. این عاملی است که با فرارویی ایالت‌های متحد به یک «ملت» در طول

دو سده بعد بلاموضوع شد و نهاد فوق را عملاً به مرکز تاثیرگذاری

گروه‌های ذی‌نفوذ جدید بر سرنوشت انتخابات بدل کرد.

آنچه سبب شده تاکنون تعارض نهادی الیگارشیک به نام «مجمع انتخاباتی» با موازین جدید دموکراتیک به چالش کشیده نشود، عملکرد این نهاد در طول سده بیستم میلادی بوده است. در این دوران طولانی، که در ایالات متحده و در سراسر جهان شکل جدیدی از جامعه بشری تکوین می‌یافت و ساختارهای سیاسی، حداقل در ظاهر، هر چه بیشتر بر رای اکثریت مردم مبتنی می‌شد، مجمع انتخاباتی هیچ‌گاه در تعارض با این فرایند قرار نگرفت و همواره رای اکثریت مردم را تنفیذ کرد. بنابراین، افکار عمومی ایالات متحده عادت کرد که به مجمع انتخاباتی به عنوان یک نهاد تشریفاتی غیرموثر در سرنوشت انتخابات بنگرد و به اختیارات آن توجه نکند. بسیاری از مردم امریکا، مانند مردم سایر نقاط جهان، نمی‌دانستند مجمع انتخاباتی چیست و می‌تواند چه نقش سرنوشت‌سازی ایفا کند. در انتخابات سال ۲۰۰۰ ماجرا به گونه دیگر رقم خورد و رای مجمع انتخاباتی به سود نامزد بازنده (جرج بوش) عدم انطباق این نهاد را با جامعه جدید و با موازین دموکراتیک نوین در

معرض چالش جدی قرار داد. هم‌اکنون، جنبشی در ایالات متحده امریکا آغاز شده که خواستار اصلاح قانون اساسی و حذف نهادی غیردمکراتیک به نام «مجمع انتخاباتی» است. انتخابات سال ۲۰۰۰ یکی از پرتنش‌ترین مبارزات انتخاباتی در تاریخ ایالات متحده امریکا بود:

در ۷ نوامبر نتایج آرا به سود ال‌گور، رقیب بوش از حزب دمکرات، اعلام شد و شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی، طبق روال ادوار پیشین، در سراسر ایالات متحده ساعت‌ها ال‌گور را به عنوان رئیس‌جمهور جدید معرفی کردند. رسانه‌ها، به دلیل تنفیذ آرای اکثریت مردم در گذشته به وسیله مجمع انتخاباتی، که به یک سنت بدل شده بود، نقش تعیین کننده این نهاد را به کلی از یاد برده بودند.

اندکی بعد، با بالاگرفتن اختلافات، اعلام نتایج به سود ال‌گور متوقف شد و آشکار شدن دخالت رابین بوش (معروف به جب بوش)، استاندار فلوریدا، به

سود برادرش کار را به جنجال کشانید. در حالی که در اولین اعلام (۷)

نوامبر) ال گور به عنوان برنده انتخابات این ایالت اعلام شده بود، در ۱۰

نوامبر گفته شد که جرج بوش با ۱۹۷ رای بیشتر برنده انتخابات

فلوریدا است. دهها هزار تن از مردم فلوریدا به خیابانها ریختند و برادران

بوش را به تقلب و دزدی متهم کردند. در ۲۱ نوامبر دادگاه عالی فلوریدا

برای آرام کردن مردم دستور شمارش دستی آرای این ایالت را صادر کرد.

جرج بوش به دیوان عالی ایالات متحده شکایت کرد و خواستار متوقف شدن

این اقدام شد. در اول دسامبر اعلام شد که تنها در یکی از فرمانداریهای

ایالت فلوریدا (منطقه مارتین) ده هزار رای گم شده و در کل ایالت فلوریدا

بیش از یکصد هزار رای دستکاری شده است. در ۴ دسامبر، پنج تن از

قضات دیوان عالی ایالات متحده، در برابر ۴ رای مخالف، به سود بوش رای

دادند و خواستار متوقف شدن شمارش دستی آرای فلوریدا شدند. دادگاه

عالی ایالتی فلوریدا به حکم دیوان عالی وقعی نهاد و دستور تداوم شمارش

دستی آرا را صادر کرد. اختلاف میان دو نهاد قضایی ایالتی و فدرال بالا گرفت و سرانجام در ۱۱ دسامبر، دیوان عالی صندوق‌های ایالت فلوریدا را توقیف و نتایج شمارش دستی این ایالت را باطل اعلام کرد. از نظر افکار عمومی این اقدام دیوان عالی تاییدی بود بر تقلب جب بوش و هراس خاندان بوش و حامیان ایشان از فاش شدن این تقلب. سرانجام در ۱۸ دسامبر، اجلاس مجمع انتخاباتی در مراکز ایالت‌ها برگزار شد و اکثریت اعضای این مجمع، برخلاف برخورداری ال‌گور از اکثریت آرا جرج بوش را به عنوان رئیس‌جمهور اعلام کردند.

جرج بوش در فضایی که بسیاری از مردم ایالات متحده او را به عنوان «غاصب» و «دزد» و «متقلب» می‌شناختند، به قدرت رسید. در این زمان بوش در چنان موضع خوار و رسوایی قرار داشت که یکی از نویسندگان ایرانی مقیم غرب، نوشت: «رئیس‌جمهور بعدی آمریکا یکی از تیره‌روزترین رؤسای جمهوری خواهد بود... زیرا رئیس‌جمهوری که به این شیوه انتخاب شود

باعث رشک کسی نخواهد شد.» شدت مخالفت افکار عمومی امریکا با بوش

را از تظاهرات چند صد هزار نفره‌ای که در روز سوگند خوردن

رئیس‌جمهور (۲۰ ژانویه ۲۰۰۱) در شهرهای واشنگتن و سانفرانسیسکو

برگزار شد، می‌توان دریافت.

به علاوه، باید توجه کرد که آرای جرج بوش بیشتر به آن ایالت‌هایی تعلق

داشت که از نظر فرهنگی عقب‌مانده‌تر از سایر بخش‌های سرزمین پهناور

ایالات متحده امریکا شناخته می‌شوند. جرج بوش، بیشتر نماینده ایالت‌هایی

مانند تگزاس، اوکلاهما، جنوریجا و سایر ایالت‌های جنوبی و مرکزی است.

در ایالت‌های غربی و شمال‌شرقی ایالات متحده --- مانند واشنگتن،

نیویورک، ماساچوست و کالیفرنیا --- که مهم‌ترین مراکز فرهنگی و

روشنفکری ایالات متحده به شمار می‌روند، ال‌گور بیشترین آرا را کسب

کرد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که بوش از حمایت اکثریت روشنفکران و

فرهیختگان جامعه امریکایی برخوردار نیست و این گروه متنفذ او را به

عنوان غاصب مقام ریاست جمهوری می شناسند.

اعمال نفوذ اکثریت پنج نفره قضات دیوان عالی ایالات متحده، به سود بوش

و اقدام او در متوقف کردن شمارش دستی آرای ایالت فلوریدا تاثیر منفی

عمیقی در افکار عمومی جامعه امریکا گذاشت، در حدی که برخی رسانه‌ها از

این اقدام به عنوان «پایان دموکراسی» در ایالات متحده یاد کردند. آشکار

شدن پیوندهای پنج قاضی فوق با کانون‌های حامی بوش نیز نظام قضایی

ایالات متحده را بشدت بدنام کرد. در واقع، این پنج قاضی (ویلیام رنکوئیست،

ساندرا وکونور، آنتونین اسکالیا، آنتونی کندی و کلارنس توماس) دارای

پیشینه و گرایش‌های راست‌گرایانه بوده و بعضاً با حمایت جرج بوش اول

رشد کرده و به دیوان عالی راه یافته بودند. ۲ قاضی کلارنس توماس نمونه‌ای

گویاست:

کلارنس توماس، سیاه‌پوستی است که جامعه سیاهان امریکا او را از خود

نمی‌داند و به این دلیل انتصابش به عنوان قاضی دیوان عالی را مایه مباهات

خود ندانست. پیوند توماس با کانون‌های نظامی‌گرای ایالات متحده از دوران تحصیل در دانشگاه ییل آغاز شد؛ دانشگاهی که به عنوان مرکز عضوگیری یکی از متنفذترین و مرموزترین جمعیت‌های مخفی امریکا به نام «جمجمه و استخوان» شناخته می‌شود. خاندان بوش با این فرقه پیوند دیرین دارد و سه نسل پیاپی آنها (پرسکات بوش، جرج بوش اول و جرج بوش دوم) عضو آن بوده‌اند. توماس در سال ۱۹۷۷ به عنوان وکیل دعاوی در خدمت کمپانی مونسانتو قرارگرفت. این کمپانی یکی از بدنام‌ترین غول‌های شیمیایی — دارویی ایالات متحده و جهان است. مونسانتو همان کمپانی است که در دوران جنگ ویتنام مواد شیمیایی مورد نیاز ارتش امریکا را برای نابود کردن جنگل‌های ویتنام تأمین می‌کرد و امروزه این مواد را برای نابود کردن جنگل‌های کلمبیا تولید می‌کند. در سال ۱۹۸۱، در دوران ریاست جمهوری ریگان، توماس با حمایت جرج بوش (پدر)، معاون رئیس‌جمهور، به عنوان معاون حقوقی وزارت آموزش و پرورش منصوب شد و ده ماه بعد، رئیس

کمیسیون اشتغال نهاد ریاست جمهوری شد. در سال ۱۹۹۱ جرج بوش اول، رئیس‌جمهور وقت، او را به عنوان قاضی دیوان عالی معرفی کرد. در این زمان، خانم حقوقدانی به نام آنیتا هیل، که قبلاً کارمند توماس بود از توماس به اتهام این که وی را مورد آزار جنسی قرار داده است، شکایت کرد. سنا با ۵۲ رای موافق در مقابل ۴۸ رای مخالف، به سود توماس رای داد. توماس را راست‌گراترین قاضی دیوان عالی می‌دانند که بشدت هوادار کاهش قدرت نهادهای ایالتی به سود دولت مرکزی است. همسر قاضی توماس در بنیاد هریتیج شاغل است. این بنیاد به افراطی‌ترین محافظ نظامی‌گرای ایالات متحده تعلق دارد و به عنوان یکی از کانون‌های اصلی حامی احیای پروژه «جنگ ستارگان» شناخته می‌شود.

با توجه به چنین پیوندهایی است که برخی رسانه‌های ایالات متحده نتایج انتخابات سال ۲۰۰۰ را «پیامد فساد در عالی‌ترین نهاد قضایی ایالات متحده»، یعنی دیوان عالی، خواندند؛ «پدیده‌ای که در یک جامعه دمکراتیک

تحمل ناپذیر است» و از قضایای سخن گفتند که ایالات متحده را مضحکه

جهانیان کرده‌اند.

جرج بوش و مجتمع نظامی --- صنعتی

ژنرال دوايت آيزنهاور در پايان دوره رياست جمهورى‌اش، در ۱۷ ژانويه

۱۹۶۱ (چهار روز پيش از آن كه جان كندى قدرت را به دست گيرد)، در يك

پيام تلويزيونى خطاب به مردم امريكا درباره «خطر نفوذ بيش از حد مجتمع

نظامى --- صنعتى» هشدار داد. او گفت: نهادهای غول آسای نظامی ---

صنعتی در ایالات متحده یک «تجربه جدید» است و باید برای مقابله با نفوذ

بیش از حد لابی نظامی --- صنعتی چاره‌ای اندیشید. آیزنهاور گفت:

«صنایع تسلیحاتی که ما آفریده‌ایم، ابعاد بسیار گسترده‌ای دارد. علاوه بر

این، سه و نیم میلیون نفر از مردان و زنان ما به طور مستقیم در نهادهای

دفاعی [دولتی] شاغلند. ما سالیانه بیش از درآمد خالص تمامی کمپانی‌های

ایالات متحده برای امنیت دفاعی خود خرج می‌کنیم. ترکیب نهادهای نظامی

گسترده [دولتی] و صنعت بزرگ اسلحه‌سازی [خصوصی] برای امریکا تجربه جدیدی است. نفوذ اقتصادی، سیاسی و حتی معنوی در هر شهر امریکا، در هر مجلس ایالتی و در هر اداره دولت فدرال احساس می‌شود... در شوراهای دولتی ما باید مراقب نفوذ غیرقابل کنترل مجتمع نظامی --- صنعتی، چه آشکار و چه ناپیدا، باشیم. امکان ظهور فاجعه‌آمیز قدرتی که در جایگاه خود قرار ندارد، وجود دارد و این قدرت مقاومت خواهد کرد. ما هیچ‌گاه نباید اهمیت این خطر را برای آزادی‌های خود یا فرایند دمکراتیک جامعه خود دست کم بگیریم.»

چه این هشدار را نوعی جنگ تبلیغاتی علیه دولت کندی تلقی کنیم و چه بیان تجربه تلخ یک ژنرال پیر، مضمون آن بیانگر ظهور یک پدیده خطرناک در دنیای معاصر بود: هیولایی به نام مجتمع نظامی --- صنعتی. منظور از «مجتمع نظامی --- صنعتی»^۳ مجموعه صنایع نظامی خصوصی است که با هدف تامین سود بیشتر به نحوی همبسته بر اقتصاد و سیاست داخلی و

خارجی دولت‌ها تاثیر می‌گذارد. اندکی پس از هشدار آیزنهاور، فشار مجتمع نظامی --- صنعتی دولت، ایالات متحده را به جنگ با ویتنام وارد کرد و با ایجاد بزرگ‌ترین فجایع انسانی سوده‌های کلان نصیب آن کرد. به این ترتیب، صنایع نظامی و شیمیایی ایالات متحده رونقی بیش از گذشته یافت و در این فضای جدید بود که تولید بمب‌افکن‌های ب. ۷۰ آغاز شد.

چهل سال پس از هشدار آیزنهاور، سیطره مجتمع نظامی --- صنعتی بر سیاست ایالات متحده در عملکرد دولت جرج بوش با صراحتی بیش از همیشه متجلی شد. پیوندهای جرج بوش با مجتمع نظامی --- صنعتی چنان بی‌پروا بود که حتی در تبلیغات انتخاباتی او نیز پنهان نمی‌شد. بوش در سخنرانی انتخاباتی ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۹ محورهای برنامه نظامی خود را چنین بیان داشت: --- ۱) احیای اعتماد متقابل میان رئیس‌جمهور و نظامیان، --- ۲) دفاع از مردم امریکا در برابر تهدیدهای تسلیحاتی و تروریستی، --- ۳) بنیانگذاری صنایع نظامی ایالات متحده در سده نوین.

جرج بوش برای تحقق این اهداف، کسانی را به عضویت در دولت خویش

فراخواند که عمیق‌ترین پیوندها را با غول‌های تسلیحاتی و شیمیایی و نفتی

ایالات متحده دارند. او یکسره وزارت دفاع را در اختیار نمایندگان

کمپانی‌های تسلیحاتی و شیمیایی قرار داد. دونالد رامسفلد، وزیر دفاع کهنه

کار جرج بوش، در راس این گروه جای دارد. پیوندهای رامسفلد با مجتمع

نظامی --- صنعتی چنان عیان بود که در بدو انتصاب وی اعتراض شدید

مخالفان نظامی‌گری را برانگیخت. در آن زمان گفته می‌شد که سهام شخصی

وی در کمپانی‌های تسلیحاتی و دارویی حدود ۲۱۰ میلیون دلار ارزش دارد.

برخی مطبوعات او را «مرد خطرناک» نامیدند و از پیوندهای عمیق و دیرین

وی با کانون‌های نظامی‌گرا سخن گفتند. رامسفلد تنها نماینده مجتمع نظامی

--- صنعتی در دولت بوش نیست. جیمز روشه، نایب رئیس سابق کمپانی

تسلیحاتی نورترپ گرومن، وزیر نیروی هوایی دولت بوش است؛ گوردون

انگلند، وزیر نیروی دریایی، کارمند سابق کمپانی جنرال دینامیکز (سازنده

زیردریایی) است؛ و آلبرت اسمیت، معاون وزارت نیروی هوایی، و نیز

کارمند سابق کمپانی لاکهید مارین است.

به علاوه، باید به پیوندهای آشکار دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور و چهره

قدرتمند حزب جمهوری خواه اشاره کرد. او که در جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج

فارس هدایت عملیات نظامی را در دست داشت، در دوران حکومت

دمکرات‌ها رئیس کمپانی نفتی هالیبرتون بود که به عنوان یکی از ۱۸ پیمانکار

بزرگ پنتاگون در سال ۱۹۹۹ شناخته شد. همسر چنی، عضو هیات مدیره

کمپانی لاکهید مارتین است و به نوشته ویلیام هارتنگ، این زن و شوهر (لین

و دیک چنی) در سال ۱۹۹۹ حدود ۲۶/۷ میلیون دلار به عنوان دستمزد، سود

و غیره درآمد داشته‌اند.

علاوه بر کمپانی‌های تسلیحاتی مانند لاکهید مارتین و نورترپ گرومن،

غول‌های شیمیایی --- دارویی الی لیلی، مونسانتو، مرک و دویونت نیز در

دولت بوش حضور آشکار دارند. این مافیای شیمیایی --- دارویی مسوول

بسیاری از فجایع انسانی و زیست محیطی در جهان امروز است. کمپانی دوپونت همان است که در دوران جنگ دوم جهانی اولین بمب اتمی جهان را ساخت و با اعمال نفوذ خود دولت هری ترومن را مجبور کرد تا آن را در آزمایشگاه ژاپن به کار برد. انفجارهای اتمی هیروشیما (۶ اوت ۱۹۴۵) و ناکازاکی (۹ اوت) در زمانی رخ داد که جنگ جهانی به پایان رسیده بود و این اقدام هیچ توجیه نظامی نداشت. فاجعه فوق به کشتار حداقل ۲۰۰ هزار انسان انجامید.

پیوندهای بی پروای دولت بوش با مجتمع نظامی --- صنعتی چنان آشکار بود که محافل سیاسی و روشنفکری مخالف نظامی گری را در ایالات متحده به هراس انداخت. در فاصله زمانی صعود دولت بوش تا حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برخی محافل سیاسی و مطبوعات ایالات متحده و دنیای غرب به طور مدام درباره خطر «بازگشت جنگ ستارگان» و تجدید حیات سیاست‌های دوران «جنگ سرد» هشدار می‌دادند و از دولتی سخن می‌گفتند که در بدر به

دنبال دشمن می‌گردد. دولت بوش از بدو شروع کار خود به دنبال بهانه‌ای

بود تا رویاهای بلند نظامی‌گرایانه خود را پیش ببرد. مجتمع نظامی ---

صنعتی به شبی نیاز داشت تا جایگزین «خطر کمونیسیم» شود و

برنامه‌های او را نزد افکار عمومی و محافل سیاسی مخالف موجه سازد.

حادثه ۱۱ سپتامبر این توجیه را فراهم ساخت.

پیمانکاران پنتاگون و «دلارهای نظامی»

ویلیام هارتنگ، پژوهشگر ارشد انستیتوی سیاست جهانی، در مقاله

«بازنگری به مجتمع نظامی --- صنعتی» ۴ می‌نویسد: برخلاف تصورات

اولیه، با فروپاشی جنگ سرد، مجتمع نظامی --- صنعتی از میان نرفت بلکه

به سادگی خود را تجدید سازمان داد. در دوران زمامداری کلینتون سه غول

بزرگ تسلیحاتی ایالات متحده --- لاکهید مارتین، بوئینگ و رایتون ---

پیمان‌هایی معادل ۳۰ میلیارد دلار در سال از پنتاگون به دست آوردند.

هشدار آیزنهاور درباره سیطره مجتمع نظامی --- صنعتی هنوز نیز مانند

دهه ۱۹۶۰ اهمیت دارد. برخلاف انحلال پیمان ورشو و فروپاشی اتحاد شوروی، بودجه نظامی ایالات متحده امروزه عظیمتر از آیزنهاور است. در سال ۱۹۹۹ میزان بودجه نظامی ایالات متحده امریکا و متحدین آن (دولت‌های عضو ناتو، کره جنوبی و ژاپن) ۶۲/۳۶ درصد هزینه‌های نظامی کل جهان بود و در مقابل دولت‌هایی که از سوی ایالات متحده به عنوان «دشمنان بالقوه» معرفی می‌شدند (روسیه، چین، کره شمالی، ایران، سوریه، عراق، لیبی و کوبا) در مجموع ۱۴/۴۵ درصد هزینه‌های نظامی جهان را صرف می‌کردند و سایر کشورها ۲۳/۱۹ درصد. هارتنگ می‌پرسد: «در فضایی که از تهدید نظامی روسیه خبری نیست، چه خطری صرف بیش از یک چهارم تریلیون دلار در سال را برای جنگ و تدارک جنگ توجیه می‌کند؟»

در آن زمان پنتاگون برای توجیه بودجه خود تهدید عراق و کره شمالی را مطرح می‌کرد. هارتنگ می‌افزاید: «اغراق در زمینه تهدیدات موجود برای

امنیت ایالات متحده، سنت دیرین و غیرشرافتمندانه پنتاگون است.» در اوایل

دهه ۱۹۹۰ آشکار شد که بزرگنمایی تهدید نظامی شوروی طی سالیان مدید

به تاثیر از اطلاعات نادرست جاسوسان دوجانبه‌ای چون آلدیش آمس

بوده است. بعدها، حوادثی مانند بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های امریکا در کنیا

و تانزانیا (اوت ۱۹۹۸) و ادعای آزمایش‌های موشکی ایران (ژوئیه ۱۹۹۸) و

کره شمالی (اوت ۱۹۹۸) و جنگ هوایی ناتو در کوزوو (از ۲۴ مارس ۱۹۹۹)

توجیه لازم را برای افزایش بودجه نظامی پنتاگون فراهم ساخت.

سودبرندگان این سناریو چه کسانی هستند؟ ویلیام هارتنگ پاسخ می‌دهد:

«پیمانکاران نظامی پنتاگون و برخی از شخصیت‌های اصلی کنگره که به طور

مرتب دلارهای نظامی را به جیب می‌زنند.»

بوجه پنتاگون در سال ۱۹۷۸، یعنی در آغاز دولت جیمی کارتر، از حزب

دمکرات، ۱۱۶/۱ میلیارد دلار بود که در پایان کار این دولت (۱۹۸۱) به

۱۷۵/۵ میلیارد دلار رسید. با سقوط دولت کارتر، افراطی‌ترین محافل

نظامی گرای ایالات متحده به قدرت رسیدند؛ همان کانونی که جرج بوش دوم نیز به آن تعلق دارد. رونالد ریگان، از حزب جمهوری خواه، رئیس این دولت و جرج بوش اول معاون او بود. این کانون به دنبال بهانه‌ای برای افزایش چشمگیر بودجه پنتاگون می‌گشت و سرانجام این بهانه را، شاید براساس فیلم‌های تخیلی هالیوود، یافت. در ۲۳ مارس ۱۹۸۳ رونالد ریگان با اعلام یک طرح تحقیقاتی بلندپروازانه به نام «جنگ ستارگان» ملت امریکا و جهانیان را شگفت‌زده کرد. این پروژه، که تشابه نام آن با فیلم «جنگ ستارگان» جرج لوکاس (۱۹۷۷) عجیب می‌نماید، از آن زمان تا سال ۲۰۰۰ بیش از ۷۰ میلیارد دلار برای جامعه امریکایی هزینه در برداشت، بی آن که ثمری داشته باشد و به ساخت سلاح کارای جدیدی بیانجامد. به این ترتیب بودجه پنتاگون به رقم عظیم ۴۲۹/۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ رسید.

این کانون در سال‌های ریاست جمهوری جرج بوش اول (--- ۱۹۸۹ ۱۹۹۲) تحرکات خود را ادامه داد. با تزلزل در ارکان اتحاد شوروی و سرانجام

انحلال رسمی آن (دسامبر ۱۹۹۱) بهانه «خطر کمونیسیم» دیگر نمی توانست توجیهی برای سوداگری لجام گسیخته نظامی باشد. در چنین فضایی است که سناریویی به نام «جنگ خلیج فارس» (۱۹۹۱) طراحی و اجرا شد. این ماجرای هولناک نیز در اصل یک سوداگری عظیم مالی بود. گوردون آدامز، محقق دانشگاه جرج واشنگتن، هزینه جنگ خلیج فارس را برای دولت ایالات متحده امریکا ۶۰ میلیارد دلار ارزیابی می کند.

در آغاز زمامداری جرج بوش اول، بودجه پنتاگون ۳۸۲ میلیارد دلار بود که در پایان آن به دلیل فروپاشی اتحاد شوروی به ۲۷۴/۶ میلیارد دلار تنزل یافت. در اولین دوره زمامداری کلینتون، از حزب دمکرات، بودجه پنتاگون هنوز از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان دوران جنگ سرد متاثر بود، ولی به تدریج مافیای نظامی گرای ایالات متحده «خطر بنیادگرایی اسلامی» را جایگزین «خطر کمونیسیم» کردند و به بهانه این تهدید جدید برای «امنیت ملی» ایالات متحده، تلاش برای افزایش بودجه پنتاگون و ارتقای آن به میزان

دوران جنگ سرد را آغاز نمودند. بودجه پنتاگون از ۲۵۹/۸ میلیارد دلار در

سال ۱۹۹۷ به ۲۹۶/۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت.

در ژوئیه ۲۰۰۰، کلینتون انتقاد خود را از برنامه‌های موسوم به «سیستم

موشکی دفاع ملی»، ه که در قالب طرح‌های «جنگ ستارگان» دنبال می‌شد،

بیان داشت و با ابراز بی‌اعتمادی به نتایج این طرح‌ها ادامه پروژه‌های

مربوطه را به تعویق انداخت؛ ولی رویاهای ریگان حامیان قدرتمند خود را

داشت و از آغاز زمامداری جرج بوش دوم بار دیگر جان گرفت. بوش

بلافاصله زمزمه احیای پروژه «جنگ ستارگان» را سرداد و در اول مه ۲۰۰۱

خواستار گسترش تسلیحات قاره‌پیما شد. این در حالی است که طبق پیمان

سال ۱۹۷۲ میان امریکا و اتحاد شوروی سابق گسترش این سلاح‌ها منع

شده بود. این زمزمه جرج بوش به معنی افزایش سالیانه ده میلیارد دلار به

بودجه دفاعی ایالات متحده بود.

جرج بوش دوم از آغاز زمامداری‌اش قصد داشت بودجه پنتاگون را برای

سال مالی ۲۰۰۲ به مقدار ۳۳ میلیارد دلار افزایش دهد و آن را از ۳۱۰ میلیارد به ۳۴۳ میلیارد دلار برساند. در فضای فقدان دشمنی قهار مانند اتحاد شوروی، این افزایش هیچ توجیهی نداشت و اعتراض شدید کارشناسان را برانگیخت. این شعار مطرح شد که، «اگر نمی‌توانیم با ۳۰۰ میلیارد دلار در سال از کشورمان دفاع کنیم، باید ژنرال‌هایمان را عوض کنیم.» حتی کسانی مانند لارنس کورب، از مقامات دوران ریگان، اعلام کردند که با مدیریت بهتر و صرفه‌جویی بیشتر می‌توان همین بوجه کنونی ۳۱۰ میلیارد دلاری پنتاگون را به میزان ۶۴ میلیارد دلار کاهش داد. با توجه به این واکنش‌ها، به زودی برای کانون‌های نظامی‌گرای ایالات متحده روشن شد که به دلیل فقدان خطری آشکار برای امنیت داخلی ایالات متحده افزایشی چنین نامعقول نمی‌تواند موفق شود. در چنین فضایی است که حادثه ۱۱ سپتامبر رخ داد و بهانه کافی را برای تحقق این خواست فراهم آورد. توجه کنیم که از نخستین ساعات حادثه ۱۱ سپتامبر مقامات دولت بوش آن را نه

به عنوان یک اقدام تروریستی، بلکه به عنوان «حمله به امریکا» توصیف کردند و در این کشور «وضعیت جنگی» اعلام نمودند.

در ۲۲ مه ۲۰۰۱ (اول خرداد ۱۳۸۰)، زمانیکه هنوز جنجال «جنگ با

تروریسم» دست دولت بوش را برای هر جنایتی علیه بشریت باز نگذاشته بود، روزنامه گاردین نوشت:

جرج بوش ماموریت اصلی ریاست جمهوری خود را پنهان نمی‌کند. این

ماموریت عبارت است از اعطای پاداش به کمپانی‌هایی که او را در صعود به

قدرت یاری رسانیدند. علاوه بر کمپانی‌های نفتی و سیگار، از جمله این

پاداش‌ها اعطای ۲۰۰ میلیارد دلار از بودجه دولت ایالات متحده به

کمپانی‌های تسلیحاتی است. آقای بوش، برای انجام این کار، به نام امنیت

ملی، در جست‌وجوی احیای خصومت و سوظن است. او آرزو دارد که

پیمان ضد سلاح‌های قاره‌پیما را نقض کند و تعادل سلاح‌های هسته‌ای جهان

را بهم زند. او می‌خواهد پیمان ناتو را به تمامی مرزهای غربی روسیه

گسترش دهد و خرس پیر در حال احتضار، ولی خطرناک را به هراس

اندازد؛ اما برای تحقق چنین اهدافی صنایع نظامی به منازعه نیاز دارند. به

این دلیل ایالات متحده در سراسر جهان در جستجوی بهانه است.»

پی‌نوشت‌ها:

Electoral College.1 –

۲- در نظام قضایی ایالت متحده، قضات دیوان عالی (نه نفر) به پیشنهاد

رئیس‌جمهور و تصویب مجلسین منصوب می‌شوند و از آن پس تا زمان

بازنشستگی یا مرگ، از چنان اقتداری برخوردارند که حتی می‌توانند

رئیس‌جمهور را در برابر کنگره به محاکمه بکشند.

Military - Industrial Complex.3 –

Industrial Complex Revisited, –Willam D. Hartung, Military –

Resource Center Published by the4 899, last1 Interhemispheric

and the Institute for Policy Studies, November .2000

on Monday, December ,11 modified

◦.(National Missile Defense system (NMD –